

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (مریم: ۵۱)

کتاب و آن چیزی که در آن ذکر می شود، اثری است که در جهان توسط پیامبر برای همه ما عرضه می شود. و ما در مقابل این زندگی روزمره و گذران همچون چرخ آسیاب در حال گردش هستیم، بدون اینکه تنفسی کنیم و خودمان را پیدا کنیم، در حالی که خودمان را فراموش کرده ایم. معجزه اصلی این کتاب این است که وقتی در مقابل ما ظاهر می شود و ما رودرروی آن قرار می گیریم، آثارش را برای آگاهی ما و نجات ما از این زندگی روزمره ای که ما را می گرداند تا عمرمان تمام بشود، نشان می دهد؛ این نجات برای کسی است که به دنبال نجات باشد. این کتاب به گونه ای است که برای هر کسی، در هر مسیری که باشد، او را در همان مسیر خودش، به انتها می رساند؛ کسی که در مسیر هدایت است، هدایت او را تمام می کند و کسی که در مسیر ضلالت است، ضلالتش افزوده می شود. این خودبه خود است، نه اینکه کتاب چنین بخواهد، بلکه اثر عملی آن است. و خواست انسان این خواست ظاهری نیست، چون خواست ظاهری ما همه اش دنیا است و این گردش روزمره و امور دنیایی که به دنبال آن هستیم؛ و تنها زمانی که گرفتاری های درونی یا بیرونی پیدا می کنیم، به خودمان بازگشت می کنیم، آن هم تا حدی که این گرفتاری از بین برود. اما انتخاب درونی و انتخاب بنیادین ما، آن عهدی که در «عهد اُلت» بستیم، این گونه نیست و در خلاف این خواسته های دنیایی است و در جهت هدایت و نجات است؛ این کتاب می آید تا ما را کمک کند.

در این کتاب، ذکر یعنی یادآوری؛ این داستان هایی که ذکر می شود، انسان هایی که ذکر می شود و همه چیزهایی که هست، برای این است که انسان را به اصل خودش برگرداند؛ اصلی که ورای این زندگی عادی و انتخاب های باطل ماست و ما را از این گردونه ای که چون گرداب، ما را پیوسته آن قدر می گرداند تا نفسمان قطع بشود، نجات می دهد و ما را به سوی آسمان ها هدایت می کند، به سمت افق های دوردست، تا وقتی که این افق ها را نگاه می کنیم بتوانیم خودمان را ببینیم. این افق های دور، داستان ها؛ داستان هایی که مربوط به هزاران سال پیش است و قضایایی که مربوط به آسمان و زمین است، همه برای این است که انسان لحظه ای از این گردش و نگاه به این گردش نجات پیدا بکند و بتواند خودش را ببیند؛ این «خودش» و «خودیتش» و «خویش تنش» مانند شعله ای روشن بشود.

در این آیات، کسانی که در این مسیر بودند، دو سر طیف هستند؛ طیفی کسانی که بهترین شرایط را داشتند و کسانی که در مقابلشان بودند. و بعد ما که در این میان هستیم، انسان های متوسطی که نه آن سر طیف هستیم و نه این سر طیف. دستوراتی، راهنمایی ها و چیزهایی می گوید که انسان از این گردونه نجات پیدا کند. در ابتدای این آیات از انبیاء و از

خصلت‌های خاصی یاد می‌کند و در هر مورد، نبوت را با یک خصلت خاص همراه می‌کند، یک قله‌ای که گویا آن نبی آن قله را فتح کرده است. در مورد حضرت موسی(ع) اشاره می‌کند به:

إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (مریم: ۵۱)

اخلاص و مخلص‌بودن، آن مرتبه‌ای که انسان همه آن چیزی را که غیر از آن بی‌نهایت در وجودش هست تصفیه می‌کند. و این است که وقتی به این مرحله می‌رسد:

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (مریم: ۵۲)

وقتی به این مرتبه می‌رسد - یا برای رسیدن به این مرحله، یا در هنگام و همراه با این حرکت - از جانب طور ایمن او را ندا کردیم، در حالی که ما با او راز می‌گفتیم، رازهای خاص، اسرار خلقت را برایش آشکار می‌کردیم، او را به نزد خود آوردیم و برادرش را به‌عنوان کمک همراهش کردیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (مریم: ۵۴)

اسماعیل نبی(ع) که رسول و پیامبر بود، وفاکننده به عهد بود؛ "صادق‌الوعد". صادق‌الوعد بودن تنها این نیست که انسان وعده‌های ظاهری خود را اجرا کند؛ هرچند این هم کار ساده‌ای نیست و اکثر ما مواردی از تخلف در وعده‌های خود داریم، و در کارنامه ما تخلف وعده‌ها وجود دارد؛ تقریباً غیرممکن است که این تخلف در کارنامه ما نباشد. اما آنان وعده‌های وجودی را هم وفا کردند؛ وعده‌هایی که در عمق وجود انسان است، وجودی که در مقابل کائنات وعده‌هایی می‌دهد و قرارهایی دارد. شیوه بودنش یک وعده است و این شیوه بودن را وفا کردند.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (مریم: ۵۴)

انسانی که حضورش در خانواده و میان همه نزدیکان، همچون نیرویی عظیم بود که دیگران را به سوی صلوة و زکات، به سوی پیوستگی با خداوند و بخشیدن بخشی از توانایی‌هایش به نیازمندان هدایت می‌کرد این وجود به آن مرتبه رسیده بود، و این بود که خداوند از او رضایت داشت.

وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (مریم: ۵۴)

حضرت ادریس (ع) نبی بود و در کنار نبوت، صدیق بود؛ بسیار راستگو. راستگویی نیز مراتبی دارد. آنچه در مورد آنان هست، غیر از آن چیزی است که در مورد ماست؛ هرچند که رسیدن ما به مرحله صداقتی که در خود داریم کار بسیار دشواری است و ساده نیست. صداقت فقط این نیست که انسان دروغ عادی نگوید؛ همین دروغ‌های عادی هم در بسیاری از ما به شکل‌های مختلفی همچون دروغ‌های مصلحتی و چیزهایی که بخشی از اخلاق ما شده، وجود دارد و ترک همین‌ها عمل بزرگی است. در روایتی دارد که انسان مؤمن به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر اینکه دروغ را ترک کند؛ هر نوعی از دروغ حتی دروغ به شوخی. و این کار سختی است. اما برای ادریس (ع)، این صداقت مرتبه بالاتری است؛ آن مرتبه وجودی، مرتبه عمق وجود انسان. اینکه در عمیق‌ترین لایه‌های وجود انسان هیچ نوع دوگانگی‌ای نباشد و هر نوع بودن و نحوه وجود و نحوه زیستش با حقیقت وجودی‌اش همراه باشد.

و این است که وقتی چنین می‌شود:

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (مریم: ۵۴) به آن مقام برتر می‌رسد.

این کسانی که نمونه‌هایی از آن‌ها ذکر شد چه کسانی هستند؟

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (مریم: ۵۸)

از پیامبران، از فرزندان آدم، از کسانی که با نوح همراه شدند، از ذریه ابراهیم و اسماعیل، و از کسانی که هدایت کردیم و آنان را برگزیدیم. این‌ها کسان خاصی هستند که به مرتبه بالاتری رسیده‌اند. و اینان هنگامی که آیات و نشانه‌های خداوند بر آنان خوانده می‌شد، به سجده می‌افتادند و گریه می‌کردند.

خواندن و سجود و گریه فقط شکل ظاهری‌اش نیست. همه جهان، آیات و کائنات، پیوسته در حال خوانش بر ماست؛ این خوانش، نحوه بودن و نحوه وجود است، چشمی است که ما می‌بینیم؛ چشمی است که باز می‌کنیم. سجده و گریه، آن سجده ظاهری نیست؛ سجده حقیقی آن است که وجود انسان در برابر حقیقت، به تواضع برسد و تسلیم شود. این تسلیم‌بودن، آن وجودی است که در برابر حقیقت عناد ندارد، مخالفت نمی‌کند، در برابر آن نمی‌ایستد، قیام نمی‌کند؛ قیامی به معنای لجبازی و مخالفت. یا اگر تواضع می‌کند، تواضعش در حد رکوع نیست که بخواهد با حدی از تواضع وجدانش را راحت کند و بخشی از لجاجتش را نگه دارد. سجود نهایت تسلیم است؛ این به خاک افتادن،

یک حقیقت وجودی است که سجده ظاهری نشانه‌ای از آن است. و انسان در برابر هر حقیقتی چنین است؛ تفاوتی ندارد که این حقیقت از یک کافر باشد یا از یک معاند دین؛ از دشمنش، مخالفش، از جناح سیاسی مقابلش. اگر در برابر او ذره‌ای حقیقت دید و در برابر آن حقیقت نهایت تواضع کرد، این سجود در برابر آیات الهی است.

اما خلاف این چیست؟ آن گروهی که خلاف این بودند، آن سر طیف؛

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (مریم: ۵۹)

آن نسل‌های بعدی که به جای آن‌ها آمدند، به جای کسانی که «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» بودند:

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا (مریم: ۵۸)

یعنی کسانی که پس از آن‌ها آمدند و نماز را ضایع کردند و پیرو شهوات خود شدند.

شهوات این جا به معنای غرایز نیست؛ غرایز برای انسان اعتبار دارد و انسان می‌تواند و باید در پی ارضای غرایز برود. و دستورات دین حنیف که بر تعادل استوار است، اجازه نمی‌دهد کسی غرایز را سرکوب کند. اما شهوات چیزی به غیر از غرایز است؛ تمایلات افسارگسیخته، چیزی که از عقل خارج می‌شود. عقل جامع راه‌های درست و معتبر و عمیقی برای ارضای غرایز فراهم می‌کند. اما کسی که با این راه‌ها مخالفت می‌کند و شروع می‌کند به افسارگسیختگی در غرایز، نه تنها پیرو شهوات شده، بلکه غرایز خود را هم تباه کرده است؛ و نتیجه‌اش «فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» است؛

یعنی آن مسیری که انسان از طریق تمرکز و توجه و دیدن و مشاهده و انتخاب، رو به سمت بی‌نهایت طی می‌کند؛ آن اصل، آن مناسک، آن عمل پیونددهنده انسان با بی‌نهایت، که نماز مظهر آن است. نمازی که ما می‌خوانیم نمونه‌ای از آن است؛ جلوه‌ای از آن، قالبی از آن محتوا؛ آن حقیقت اتصال، توجه انسان به افق‌های نامتناهی. و آنان که این مسیر را طی کردند، به زودی گمراهی خود را می‌بینند؛ نه اینکه کیفر ببینند بلکه خودشان با چشم خود می‌بینند که چه بر سر خویش آوردند و چه خطایی کردند.

اما از میان این‌ها کسانی جدا می‌شوند؛ کسانی که جایگزین نسل‌های قبلی شدند:

أَلَا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (مریم: ۶۰)

مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند.

«فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا».

اینان وارد بهشت می‌شوند، در برابر آن باطلی که دیگران با چشم دیدند. اینان چشم‌گشودگان به‌سوی افق‌های دوردست‌اند. ایمان، و از طریق این دیدن، شروع به عمل صحیح می‌کنند؛ عمل صالح.

جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (مریم: ۶۱)

این چیزی که خداوند وعده داده، رحمان - صفت رحمان - اشاره به همان رحمت بی‌نهایت خداوند دارد که شامل این‌ها می‌شود. و این وعده خداوند حق است:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (مریم: ۶۲)

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (مریم: ۶۳)

آن انسانی که تقوا و مراقبه و مواظبت داشته باشد، این جنت و بهشت، همان بهشتِ رزقِ بهشتی است که «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» رزقش آماده است؛ همه رزق‌های مادی و معنوی، هر چیزی که انسان اشتها دارد: اشتهای سلوک، اشتهای عبادت، اشتهای سعادت، اشتهای شادی و خوشی. این جنت، ارث آنان است.

بعد از دو سرِ طیف، کسانی که در میانه هستند. برخی از این میانه‌نشینان باز می‌گردند و شروع می‌کنند به پرداختن به حقیقت وجودی خود. اما گروهی هم در همین میانه شروع می‌کنند به عذر و بهانه آوردن:

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أَخْرَجُ حَيًّا (مریم: ۶۶)

بعضی‌ها بهانه می‌آورند که این چگونه است، ما وقتی مُردیم تمام است؛ خبری نیست.

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (مریم: ۶۷)

این انسانی که تردید می‌کند که مردگان چگونه زنده می‌شوند، نگاه نمی‌کند که خود ابتدا چگونه زنده شد؟ پیش از آن، هیچ نبود؛ و سپس به دنیا آمد.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (مریم: ۶۸)

این افرادی که لحظه‌ای حاضر نیستند به خودشان نگاه کنند، مسیرشان مسیرِ آتش است.

ثُمَّ لَنُنْزِلَنَّ عَنْ مَنْ كُلٍّ شِيعَةً أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (مریم: ۶۹)

آنجا هم انسان‌ها با یکدیگر مساوی نیستند؛ برخی افرادی هستند که عاصی و سرکش‌اند و برخی انسان‌ها در این مرتبه نیستند. آن سرکش‌ان و این آدم‌های عادی در آنجا همراه نیستند.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (مریم: ۷۰)

به آن افرادی که اولای به این آتش هستند، ما این‌ها را جدا می‌کنیم و تلاش می‌شود که دیگران با شفاعت به مرتبه‌ای برسند؛ اگرچه وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (مریم: ۷۱)

همه شما، با این وجودی که در این جهان هبوط کردید و با این انتخابی که داشتید، در جهنم وجودی وارد شدید، مگر کسانی که ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (مریم: ۷۲)

یعنی انسان، با این هبوطش و با آمدنش به این جهان، خود را در این زندان افکنده و این زندان همان جهنم اوست؛ مگر کسی که مراقبه کند تا از این زندان نجات پیدا کند.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (مریم: ۷۷)

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (مریم: ۷۸)

عذر و بهانه‌هایی که انسان‌ها می‌آورند ما مال و فرزند و نیرو داریم. همین‌گونه انسان‌هایی که پیروزی ظاهری در این جهان پیدا می‌کنند، شروع می‌کنند به فریاد زدن که ما چنین و چنان هستیم.

آیا غیب را دیده‌اند که آینده به دست آن‌هاست؟ یا با خدا عهده گرفته‌اند که پیروزی‌شان ادامه پیدا کند؟ یا همین حالا می‌توانند از آنچه یافته‌اند بهره حقیقی ببرند؟

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (مریم: ۷۹)

وَنُرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (مریم: ۸۰) به زودی همه‌چیز روشن می‌شود.

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا (مریم: ۸۳)

آیا نمی‌بینی که ما شیاطین را بر کافران فرستادیم (شیاطین انس و جن) تا آنان را تحریک کنند و اوضاع‌شان را به هم بریزند؟ این کار به زودی انجام می‌شود.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذًّا (مریم: ۸۴)

شتاب نکن؛ به زودی خواهی دید.

وَمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (مریم: ۸۵)

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا (مریم: ۸۶)

به زودی آن روز می آید: متقین چون مهمانانی گرامی، گروه گروه به سوی رحمان می روند؛ و مجرمین با تشنگی، با حسرت، به سوی جهنم رانده می شوند.

اما در آن جا، انسان هایی که در این میان هستند:

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (مریم: ۸۶)

شفاعت نصیب کسانی می شود که اندکی از آن پیمان را نگه داشته باشند. اگر انسان به شقاوت محض برسد، دیگر جایی برای شفاعت نیست؛ امکانش نیست. نه اینکه خداوند نخواهد؛ خداوند رحمتش واسع است و همیشه رحمتش بر غضبش ارجحیت و سبقت دارد. اما باید جایگاهی برای شفاعت وجود داشته باشد؛ و این شفاعت زمانی است که اندکی از آن عهد، آن پیمان وجودی، باقی مانده باشد.